

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در اشکالاتی بود که بر تقریب دوم وارد می‌شد. که تقریب دوم این بود که ما به سیره عملی خارجی معاصرین با معصوم علیهم السلام نمی‌خواهیم تمسک کنیم. بلکه به ارتکاز آن‌ها می‌خواهیم تمسک کنیم. به این‌که ارتکاز معاصرین با معصومین علیهم السلام ادعا می‌شود این بوده که هر شخص اعتباری‌ای که نیازمندی‌های بشر را برطرف می‌کند این معتبر است و معاملات او، تصرفات او نافذ است. هم آن شخص اعتباری وجود دارد هم تصرفاتی که می‌کند معتبر و نافذ است. هر شخص اعتباری که نیازمندی‌های بشر را برطرف می‌کند، مصالح عامه‌ی انسان‌ها را برطرف می‌کند. این در ذهن آن‌ها بوده. فلذا است خب در اعصار قدیمه این ارتکاز در بعضی از مصادیق تجلی پیدا کرده بود. فرض کنید در دولت. خب دولت را مالک می‌دانستند. تصرفات او را نافذ می‌دانستند. یا بیع و کنائس و مساجد و امثال ذلک، آتشکده‌ها و یا در اسلام مساجد و امثال این، یا بیت‌المال، خود بیت‌المال. این چراغ بیت‌المال است، این فرش بیت‌المال است. یک اتاقی که حضرت امیر سلام الله علیه آن را بیت‌المال قرار داده بودند که اموالی که جمع می‌شد در آنجا قرار می‌دادند و از آنجا تقسیم می‌فرمودند. خب آنجا در نقل هست که وقتی که کسی آمد کار خصوصی داشت حضرت چراغ بیت‌المال را خاموش کردند و فرمودند به حسب نقل، این چراغ بیت‌المال است. یعنی بیت‌المال کانه یک شخص اعتباری است. آدم که نیست بیت‌المال، یک شخص اعتباری است. مالک این چراغ است، این نفت است، این چیز، چیز، این هر چیزی که مایه‌ی سوخت بوده در آن وقت. خب و مالک آن است. خب همان‌طور که در آن‌ها به خاطر بساطت زندگی بشر خب یک مقدار شخصیت‌های اعتباری محدودی را آن‌ها در عمل هم داشتند. اما ارتکازشان یک امر عام بوده، یک امر گسترده بوده در شخص اعتباری‌ای که بشر به او نیاز دارد و حوائج او را برطرف می‌کند. حالا در آن‌ها بساطت زندگی همین موارد محدود، اما بعداً خب در اثر تطوراتی که پیدا شده حالا اشخاص اعتباری جدیدی را بشر اعتبار کرده. خب مثل بانک‌ها، مثل شرکت‌ها و و و. و ادعا می‌شود که خب این ارتکاز در زمان معصومین علیهم السلام بوده، در مرئی و منظرشان

بوده، از این ارتکاز ردع نفرمودند. نفرمودند که یک امر بی خودی است، نادرست است. بنابراین معلوم می شود آن را قبول داشتند، پذیرفتند و امضاء فرموده اند. خب پس آن ارتکاز امضاء شده است. حالا هر مصداقی که در خارج پدیدار می شود مصداق آن ارتکازی است که صحیح است و درست است شرعاً. این استدلال بود.

اشکال سوم این بود که، اصل اشکال سوم این بود که ما وجود چنین ارتکاز موسّع گسترده ای احراز نکردیم. معلوم نیست، ما خبر نداریم آیا چنین ارتکازی در ذهن ها بوده واقعاً؟ بله، ممکن است بوده ولی ما احراز نکردیم و تا مادامی که احراز نکنیم نمی توانیم استدلال کنیم. این اشکال بود.

برای تثبیت این اشکال آمدند گفتند که یک راهی می شود پیدا کرد بر این که این عدم احراز به احراز بیانجامد. و آن تحلیل وجدانی بود. ما طرّقی داریم برای احراز سیر و ارتکازات معاصره با معصوم علیهم السلام. هفت طریق در کتاب الفائق ذکر شده. یکی از طریق ها چیه؟ تحلیل وجدانی بود. این قلت که این جا ما از راه تحلیل وجدانی می توانیم پی ببریم که این ارتکاز آن موقع بوده. آن تحلیل وجدانی این است که عقلای امروز وقتی محاسبه می کنند می بینند اعتراف به این جور شخصیت های اعتباری و نافذ دانستن تصرفات آن ها یک امر صحیحی است، یک امر درستی است. چون حوائج را برطرف می کند. قفل بودن زندگی را از بین می برد. سهل می کند، آسان می کند امور را. خب این به خاطر این الان توی ارتکاز عقلاء این است. آیا این درکی که ما الان داریم، عقلای فعلی دارند، عقلای این زمان دارند، وقتی تحلیل می کنیم منشأ این به ما برمی گردد، یعنی به خصوصیات فردی ما برمی گردد که ما مال این زمان هستیم، توی این جغرافیا زندگی می کنیم، پسر فلانی هستیم یا فلان یا فلان؟ نه، می بینیم این ها دخالت ... آیا این که دین ما، مذهب ما فلان است؟ می بینیم این هم دخالت ندارد. یکی یکی این چیزهایی را که مابه الامتیاز ما با آن ها است یکی یکی حساب می کنیم می بینیم این ها واقعاً دخالت ندارد. پس می فهمیم که آن چیزی که منشأ شده یک امر مشترکی بین ما و آن ها است. همان انسانیت ما، عقل ما، این باعث شده که ما الان داریم می فهمیم. وقتی که این منشأ شد پس بنابراین پی می بریم که آن ها هم این عقل را داشتند، این احساس را داشتند، این ادراک را داشتند. پس آن ها هم همین توی ذهن شان بوده دیگه. بنابراین از راه تحلیل وجدانی کشف می کنیم وجود این ارتکاز فعلی در ذهن عقلاء را، در ذهن معاصر با معصوم علیهم السلام. این هم ... و اگر ...، یک پیاز داغی هم به آن اضافه کردیم. و اگر شما بخواهید این جا وسوسه به خرج بدهید و تشکیک کنید و هی بگویید نه،

نمی دانیم و این ها. اصلاً در بسیاری از مواردی که ما از راه همین ارتکاز عام درست می کنیم باید ببینیم. چون آن جاها نمی شود ملتزم شد. مثلاً در باب حیازت. خب الان شما چه کار می کنید؟ می گوید حیازت با ابزار جدید لا اشکال فیه، این ها موجب ملکیت می شود. یا احیاء با ابزار جدید می گوید موجب ملکیت می شود. خب این ها که در زمان ائمه نبوده که. شما چه جور درستش می کنید؟ می گوید توی ذهن آن ها این بوده که حیازت به أی وسیله، این موجب ملکیت است. آن زمان این حیازت به این وسائلی که آن موقع خیلی وسائل ابتدائی با دست بوده، با یک چیز خیلی، اگر ابزار خیلی ابتدائی ای بوده، حیازت می کردند. اما امروز خب وسائل بالاتری پیدا شده، با این ها حیازت می کنند. خب آن روز ماهی مثلاً می گرفتند چه جوری، حالا امروز با یک وسائلی پیدا شده که کشتی هایی می برند یک مرتبه صد تن، دویست تن، سیصد تن یک دفعه حیازت می کنند. آن وقت که چنین چیزی ممکن نبوده که، حالا یک مختصری تورهایی می انداختند، تورهایی کوچکی می انداختند و فلان کار. یا حیازت هایی که در بیابان و فلان و این ها می کردند خیلی مختصر و با وسائل اندک. یا احیاء ها همین جور. آن وقت احیاء با دست بوده یا چه بوده، امروز با تراکتور و ابزار ماشین آلات و فلان و این ها. خب اگر می خواهید شک بکنید بگوئید نه، نمی دانیم. پس بنابراین وقتی می بینیم این جاها هم نمی شود، این جا با آن جاها فرق نمی کند. نمی دانم عبارت را تا کجا خواندیم.

س:؟؟ 10

ج: تا قلنا خواندیم؟

س:؟؟

ج: خب، قلنا را ...،

قلنا؛ در این قلنا می خواهد این را بگوید. در قلنا می گوید آقا ما دوجور ارتکاز داریم. یک ارتکاز تنجیزی فعلی که الان وجود دارد در؟؟ توجه به آن هست. یک ارتکاز تقدیری تعلیقی، ارتکاز تعلیقی تقدیری این است که اگر توجه بدهی به افراد، بله، قبول می کنند. ولی الان اصلاً توی ذهن شان نیست. غافل هستند. آن که به درد می خورد در زمان ائمه، ارتکاز چیه؟ فعلی تنجیزی است که وجود داشته باشد. این در مرئی و منظر معصوم علیه السلام بوده، یک ارتکاز تنجیزی فعلی توی ذهن ها بوده، خب امام هم ردع نفرمود آن جا. اما تعلیقی نه، و در مانحن فیه چون عوامل ارتکاز گاهی وابسته به

تطورات بشری است. یعنی تا این تطورات پیدا نشود اصلاً ذهن بشر منتقل نمی‌شود به یک چیزهایی. توی فکرش اصلاً نمی‌آید. این که الان بشر به فکر بانک افتاده، به فکر صندوق‌های مختلف افتاده، به فکر شرکت‌های خاص افتاده، به فکر نمی‌دانم تأمین اجتماعی افتاده، و و و. این‌ها به خاطر تطوراتی است که پیش آمده و یک ضرورت‌هایی که به وجود آمده که قبلاً خبری از آن‌ها نبوده. همین ضرورت‌های نوپیدا منشأ این شده که ذهن توجه پیدا بکند. و تطورات و تحولات سهیم هستند در پیدایش ارتکازات.

س: ... 12:35

ج: نه، آن‌ها فردی و این‌ها بود. اما تطور را نمی‌توانیم کنار بگذاریم. این جا حرف این است که آن چیزی که شما کنار گذاشتید یک چیزهای شخصی و جغرافیا و این‌ها بود، بلکه درست است. اما نمی‌توانیم انکار کنیم که تطورات و پیشرفت‌ها و عوض شدن نحوه زندگی در بشر و احتیاجات نوپیدایی که اصلاً به ذهن‌ها خطور نمی‌کرده در سابق، اصلاً این‌ها فرض کنید مثلاً این که هواپیمایی باشد و می‌خواهد مثلاً کشورها عبور کند. بگوییم این فضاها را بالا ملک این‌ها است، ملک این‌ها نیست، فلان. چنین چیزی منشأ نداشته که این حرف‌ها، که این باید اجازه بدهند، اجازه ندهند، مثلاً از صد کیلومتر بالا می‌خواهد عبور کند. می‌گوید این مال این کشور است باید اجازه بدهد فلان، اصلاً توی ذهن کسی نمی‌آمده. این تطوراتی که بعد پیدا شد که فضا، بر فضا مسلط شد. یک وسائلی ساخت که در فضا می‌تواند برود و از فضا عبور کند و فلان، این‌ها حالا منشأ می‌شود که بیایند یک فکری کنند به حال فضا و به حال فلان. یا به حال اعماق زمین. شاید توی ذهن‌شان کسی نبوده که مثلاً کیلومترها پایین زمین می‌شود رفت نفت از آن جا استخراج کرد، گاز از آن جا استخراج کرد، فلان استخراج کرد. که بگویند مثلاً این مالک، کسی که مالک زمین است مالک آن‌ها هم هست. نه، همین مقداری که حالا چند متری مثلاً تا آن جا، اگر دویست متر بروید پایین، کسی که مالک یک ارضی است، آیا مالک نفت‌هایی که آن پایین هم هست هست؟ مالک آن منابعی که آن پایین هست هست؟ اصلاً توی ذهن نمی‌آمده این چیزها که بخواهند برایش فکرش را بکنند، توی ذهن‌شان چیزی بیاید. بلکه؛ این را قبول داریم. اگر برای آدم‌های آن موقع می‌نشستند تشریح می‌کردند که آره، یک زمانی هزار سال بعد مثلاً خواهد آمد. چنین چیزهایی پیش خواهد آمد، و آن موقع آیا درست است که بگوییم شرکت ...، مثل این که الان شما می‌گویید مثلاً فلان چیز مالک است ولو آدم نیست. می‌گویید مالک است آن موقع هم

بگوییم آن‌ها مالک می‌شوند، آن‌ها نمی‌دانم تصرفات‌شان نافذ است، آره می‌گفتند آره، ولی بالفعل توی ذهن‌شان نبود. پس بنابراین نتیجه چی می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که وقتی یک چیزی نبوده، تقدیری بوده، تعلیقی بوده، تعلیق و تقدیر هم معنایش این است که تا آن معلق علیه حاصل نشود، تا آن مقدر علیه حاصل نشود اصلاً وجود ندارد، پس وقتی چیزی وجود ندارد چطور می‌توانیم بگوییم این ارتکاز بوده و شارع ردع نکرده؟ نبوده؛ پس ما نسبت به ارتکازات تنجیزی قبول داریم اما نسبت به ارتکازات تعلیقی قبول نداریم و این‌جا احراز نمی‌کنیم که این ارتکاز تنجیزی فعلی در آن زمان نسبت به حتی این امر و مستحدث وجود داشته، یعنی یک ارتکاز عامی که این امور مستحدث هم بشود مصداق آن و زیرمجموعه‌اش. قلنا ...

س: این‌که مثلاً ما این ارتکازات تعلیقی؟؟؟ 16 را صحیح ندانیم و بگوییم که چون؟؟؟ نیازی نبود که از آن نقل بکند و این‌ها؟؟؟ بگوییم که لازم نیست؟؟؟

ج: چیز آینده را؟ نه بله یعنی ما دلیلی نداریم بر این‌که بر معصوم، بله معاصرین خودش و آن‌ها اگر توی ذهن‌شان است خلافی است خب بله باید بگوید. اما چیزی که مال آینده است و الان وجود ندارد ما دلیلی بر این جهت نداریم به‌خصوص که عدمه منّا، عدمه منّا.

س: ...

ج: نه چون تکالیف‌شان روشن است، خب طبق اصول عملیه و فلان و این‌ها عمل می‌کنند، چیزی بن‌بستی به وجود نمی‌آید که.

«قلنا: إنّ احد العوامل التي يمكن أن تكون مساهمةً في ظهور الارتكاز المذكور، هو نفس تغيير حياة البشر و تطوراتها الكبيرة» یکی از عواملی که ممکن است سهم داشته باشد در ظهور ارتکاز مذکور، یعنی آن ارتکاز موسّع، نفس تغییر حیات و زندگی بشر و تطورات بزرگ حیات بشر هست. این خودش یکی از عوامل است که باعث ارتکازسازی می‌شود. «و هذا يختلف من هذه الناحية عن مثال الحيازة» و این ارتکاز مذکور اختلاف دارد از این جهت با مثال حیازتی که شما به رخ ما کشیدید و مثال زدید گفتید پس آن‌جا هم شک کنید، نه «لأنّ الناس في ذلك العصر بالنسبة الى الحيازة كانت حاجتهم ماسةً ايضاً الى القول بمملكتيتها بأى وسيلة متوفرة» می‌فرماید که چون مردم در آن عصر ائمه عليهم السلام به

نسبت به حیازت حاجت‌شان حاجت لازمه‌ای بوده «ماس» یعنی لازم یعنی تماس دارنده‌ای که جدا نمی‌شود فلذا کنایه‌ی از لازمه هست، یک حاجت لازم و ضروری‌ای بوده به این‌که قائل بشوند به مملکت آن حیازت به هر وسیله‌ای که فراهم است برای‌شان. چون بالاخره می‌خواهند خانه بسازند، می‌خواهند چیز بسازند باید بروند از بیابان خاک بیاورند، شن بیاورند، سنگ بیاورند یا گرمایش؛ برای گرمایش‌شان بروند هیزم جمع کنند، چی جمع کنند، برای پخت و پزیشان بروند از بیابان و از این‌ها خار و وسائل گرمایش جمع بکنند بیاورند، یک ضرورتی همه داشتند این‌ها را. آن موقع این بوده، پس آن موقع چون این حاجت ماسه‌ای وجود داشته می‌توانستیم بگوییم که بله، توی ذهن‌شان این است هرچی آدم نیاز دارد این حیازت می‌تواند باعث مملکتش بشود ولو زندگی تطور پیدا کند. یک چیزی بوده که با زندگی آن‌ها عجین بوده، هرروز با آن سروکار داشتند. اما یک چیزهایی که اصلاً تصورش هم به ذهن‌شان نمی‌آمده. مثل این چیزهایی که الان نیاز پیدا شده که مثال زدیم این‌ها نه. «فهذه المسألة کانت امراً ارتکازياً» پس این مسأله که حیازت «هذه المسألة» به حیازت برمی‌گردد این «کانت امراً ارتکازياً، لكنّ الوسائل المتوفّرة للناس تغیرت بمرور الزمان» این مسأله، اصل این مسأله که حیازت مملک باید باشد، باعث ملکیت می‌شود این چی بوده؟ ارتکازی بوده، منتها وسائلی که متوفر است برای مردم این تغیر پیدا کرده به مرور زمان. آن موقع یک چیزهایی بوده حالا یک چیزهای ماشینی و امثال ذلک پیدا شده. آن موقع با تور بوده الان با کشتی‌های کذا این کار را، حیازت مثلاً ماهی‌ها و زیست دریایی‌ها را می‌کنند. «و لكنّ فی محلّ بحثنا لم تکن هناک حاجةً اصلاً لخلق شخصیات معقّده جدیدة و تنقیذ تصرفاتها لیتشکل الارتکاز.» اما در مورد بحث ما که راجع به امور جدیده باشد یک حاجتی، اصلاً حاجتی نبوده برای آن‌ها تا این‌که خلق، حاجتی نبوده اصلاً برای آن‌ها برای خلق نمودن و آفریدن یک شخصیت‌های معقده‌ی جدیده، الان بانک یک شخصیت معقده است، هزار جور اساسنامه دارد و قانون دارد و فرمول دارد و شرکت‌ها همین جور هستند، نمی‌دانم بیمه‌ی اجتماعی‌ها همین جور هستند. الان آدم بخواهد قانون این‌ها را هم بخواند گیج می‌شود باید خیلی با مطالعه، مثل این‌که می‌خواهد کفایه مطالعه کند یا مکاسب مطالعه کند این قانون‌هایش را بنشیند مطالعه کند. یک شخصیت‌هایی که دارای قوانین و ضوابط و فرمول‌های معقده هستند اصلاً توی ذهن آن‌ها نمی‌آمده که حالا بگوییم شارع این‌ها را هم آن ارتکاز این‌ها را شارع قبول کرده و الان این مصداق آن است.

ج: نه این که نه، نه این وسیله نمی آمده، این شخص این وسیله نمی آمده؛ اما این که ما همه احتیاج دارند پس بشر فردا هم به این ها احتیاج دارد، آن خانه از چی بسازد؟ این که آن هم احتیاج دارد پس بنابراین هر چیزی که اگر تصور پیدا کرد، همان طور که خودشان می دیدند در زمان خودشان از مثلاً صد سال قبل تا زمان آن ها یک تطوری پیدا شده برای این ها، خب می فهمند بعداً هم ممکن است یک تطوراتی پیدا بشود. چون با این زندگی دارند می کنند می فهمند که هر وسیله ای ولو الان نام وسیله را نمی دانند یا خصوصیت آن را نمی دانند که به صورت ماشین مثلاً درمی آید، ولی می فهمند که هرچی پیدا بشود برای این کار درست است. چون به این نیاز داشتند مورد توجه شان بوده؛ چون مورد توجه شان بوده است لشدۀ الاحتیاج پس این هم قهراً توی ذهن شان می آمده که اگر اسباب عوض بشود وسائل احیاء و حیازت عوض بشود عیبی ندارد آن ها هم مملک هستند، اما چیزی که توی ذهن شان نمی آمده بالمره و حاجتی به خاطر این امور اصلاً درک نمی کردند، وقتی حاجتی به این امور اصلاً درک نمی کردند چه جور می توانیم بگوییم که در ارتکاز آن ها بوده با این که قبول داریم ارتکازات یکی از عوامل تحقق آن چی هست؟ تطورات بشری و فلان است.

«و تنفیذ تصرفاتها لیتشکل الارتکاز» پس بنابراین حاجتی نبوده برای خلق شخصیات معقده ی جدیده و نافذ قرار دادن تصرفات آن شخصیات معقده ی جدیده تا این که بگوییم ارتکاز تشکل پیدا می کرده در ذهن آن معاصرین معصومین علیهم السلام. بله یک مطلبی این جا توجه به آن می کنیم که شاید «و لا ریب أنّه لو أفهم العقلاء الظروف الجدیدة» بله ریبی در این نیست که اگر فهمانده می شد به عقلاء قبل، چی؟ ظروف جدیده، گفته می شد یک زمان هایی پیش خواهد آمد ولو هزار سال دیگر که چنین نیازمندی هایی وجود دارد «و نبهوا» و آن ها تنبیه می شدند و آگاهی داده می شدند به ضرورت اعتراف به این شخصیات در تطورات مستقبله ای که برای حیات بشری پیش می آید «لا ریب لو أفهم سیجیزونها» اگر تفهیم شان می شد آن ها اجازه می کردند. اما تفهیم شان که نشده، پس نه توی ذهن شان هم نیامده، پس یک ارتکازی وجود ندارد که بگوییم امام از آن ردع نکرده. پس بنابراین «غیر أنّ هذا لیس الارتکاز المتحقّق» اما این ارتکازی که می گوییم لو أفهم و نبه این یک ارتکاز متحقق نیست یعنی ارتکاز فعلی منجز نیست «بل هو ارتکاز معلق». یک ارتکاز معلق بر فهماندن و تنبیه دادن است که چون تنبیه نبوده، فهماندن هم نبوده پس نبوده، پس ارتکاز هم نبوده؛ پس چی می گویی که

امام علیه السلام از او ردع نکرده؟ چیزی نبوده که ردع بکند یا نکند. خب اگر اجازه بدهید من این سه خط را بخوانم بعد بفرمایید که ما تحویل هم بدهیم این جا را.

«و ايضاً يمكن قبول الوجود المحقق للارتكاز في عصر المعصومين كما مرّ حول بعض الشخصيات الاعتبارية الجديدة كالجمعيات الخيرية و لكنّه ليس محرزاً عموماً.» بله یک استثنائی که قبلاً هم گفتیم می گویند که بعضی از شخصیت های جدید می شود گفت که در ارتکاز آنها هم بوده مثل شخصیت های خیریه. یک جمعیتی درست می شوند برای این که به بینوایان کمک کنند، این علی القاعده در آن موقع ها هم بوده، و این چون یک نیازی است به فقرای مثلاً محل شان، به بینوایان یا یتیمان که خیلی آن اعصار سابقه یتیم خیلی در جامعه زیاد بوده نسبت به حالا. چون مرگ و میرها خیلی زیاد بوده، جنگ ها و این ها زیاد بوده. فلذا یتیم خیلی بوده؛ این که یک عده مردم راه بیفتند و با همدیگر تعامل کنند که ما بیاید با همدیگر یک هیأتی تشکیل بدهیم، پول ها روی هم بگذاریم و برای مثلاً ایتم. حالا یک کسی می آید پول به این هیأت می دهد نه به این شخص، به این شخص، به این شخص. آره این ها را می شود گفت و بعید نیست که، ولو این خیراتی که جدید پیدا می شود گفت که این توی ارتکاز، یعنی یک ارتکاز عامی که این ها را هم می گیرد در زمان ائمه علیهم السلام بوده؛ اما همه ی امور جدید را مثل بانک و شرکت هایی که امروز یک قوانین خاصی برای خودشان دارند و هم چنین تأمین اجتماعی و ما الی ذلک این ها را نمی شود گفت. «و ايضاً» و نیز ممکن است قبول وجود محقق برای ارتکاز نه معلق، قبول وجود محقق بر ارتکاز در عصر معصومین همان طور که در سابق گذشت حول چی؟ ارتکاز محقق حول چی؟ حول بعض شخصیات اعتباریه ی جدیده مثل جمعیت های خیریه. «و لكنّه ليس محرزاً عموماً» ولکن این ارتکاز محقق به طور عام محرز نیست و ما آن شک را بالاخره داریم که آیا بوده یا نبوده؟

خب فرق بین این اشکال سوم ما تو دو اشکال قبلی چی شد؟ اشکال قبلی ها و این فرقی این است که در اشکال قبلی ها اصلاً انکار وجود ارتکاز می کردیم؛ یا می گفتیم آن موقع نبوده یا حتی می گفتیم در حتی زمان ما هم نیست ارتکاز و این ها فرآورده های دولت ها و پارلمان ها و این هاست، اصلاً ارتکاز عقلائی نیست. آن دوتا اشکال این جور بود. این اشکال سوم نفی نمی کند می گوید نمی دانم شک دارم. احراز نکردم. پس فرق این اشکال با قبلی ها این است که آن ها می گوید



درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/10/26

می دانم نبوده است، این می گوید نمی دانم بوده است یا نه؟ «الفرق بین البیان الاخیر و البیانین السابقین فی أنّهما» در این است که آن دو بیان سابق «ینکران الارتکاز فی العصر القديم و الجدید» اصلاً این را انکار می کردند «و اما البیان الاخیر فإِنَّه یُشکّ بوجوده» این شک می کند در وجود آن ارتکاز «و یُشکل» و اشکال می کند در استدلال از جهت عدم احراز فقط. و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

پایان